

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال دوازدهم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۵

سیر تحوّل شطح از کتاب النور بایزید بسطامی تا حسنات العارفین دارا شکوه

(ص ۸۹ - ۱۱۰)

الهام روستایی راد^۲، مریم حسینی^۳ (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۹۷

چکیده

کاوش در ساختار صوری و معنوی چند شطح بحث برانگیز قرون اولیه تصوّف و سایر شطحیاتی که از قرن ششم تا قرن یازدهم در آثار عرفانی دست به دست گشته اند، نشان میدهد که هر چه از سده های نخست میگذرد، شطح گویی به تقلید و ابتذال متمایل گشته و از ویژگیهای معروف و مرسوم شطح حقیقی فاصله میگیرد. این پژوهش پس از بیان مبانی نظری شطح و ویژگیهای آن، دوران شطح گویی را بنابر منابع موجود، به سه دسته تقسیم میکند؛ بعد از بررسی شطح هر دوره با محوریت ویژگیهای قراردادی شطح، به نقد و بررسی دوره ها پرداخته و نشان میدهد شطح حقیقی تنها در دوره های اول تصوّف از زبان بایزید و خرقانی و حلاج شنیده شده است و پس از آن هر چه هست؛ یا تقلید و تکرار، و یا دریافتهای عرفانی است که به تعبیر نادرست و به عنوان شطح، در آثار صوفیه ضبط شده اند.

کلمات کلیدی: شطح، بایزید بسطامی، روزبهان بقلی، داراشکوه

۱ - تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده اند

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهرا (e.roostaeirad@alzahra.ac.ir)

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا (drhoseini@alzahra.ac.ir)

۱- مقدمه

شطحیات صوفیه یکی از بحث‌برانگیزترین مقوله‌هایی است که مانند آداب، احوال و رفتار ایشان همواره در بوتۀ نقد بوده است. شنیدن عنوان شطح، شنونده را به یاد چند عبارت مشهور و پرآشوب سده‌های نخستین تصوّف میندازد. عباراتی که بدون آگاهی و پیشینه قبلی شکل گرفتند، دوام یافتند و از آن روزگار تا امروز رویۀ تقلید و پیروی از ایشان مشهود است.

نخستین کتاب مهمّ این حوزه، کتاب "اللمع فی التصوّف" نوشته ابونصر سراج است که برای اولین بار به تعریف شطح و نقل و تفسیر برخی از این سخنان پرداخت. پس از آن در قرن ششم، شیخ روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات، شطح عارفان را جمع‌آوری نمود و در نهایت آراستگی به تحلیل و تأیید آن اهتمام ورزید. از قرن هشتم کتابی با عنوان التّور در دست است که در مقامات بایزید بسطامی و به قلم محمّد سهلگی نوشته شده و بسیاری از شطحیات بایزید در این کتاب موجود است. از نگارش روزبهان، قریب پانصد سال گذشت تا یک شاهزادۀ عارف مآب هندی به نام شاهزاده محمّد داراشکوه، در کتاب حسنات العارفین، علاوه بر نقل شطحیات منقول در کتاب روزبهان، سایر عبارات این جماعت از قرن ششم تا یازدهم را جمع‌آوری و تفسیر کرد.

فرضیۀ این پژوهش بر این اساس است که؛ شطحیات عرفانی از قرن سوّم تا یازدهم دچار تغییرات معنایی و صوری بسیاری شده اند که در برخی موارد نمیتوان آنها را در زمره شطحیات به شمار آورد. در این مقاله، بنابر منابع موجود، برای تاریخ تطوّر شطح سه دوره در نظر گرفته خواهد شد، پس از نقل چند شطح از هر دوره و قیاسشان با یکدیگر، تغییر و تحوّل‌های اساسی آن مشخص شده و نشان داده میشود که اکثریت قریب به اتفاق شطحیات از قرن ششم تا یازدهم ساختگی و تقلیدی هستند و برخی دیگر نیز از اساس مخالف با مبانی بنیادی شطح بوده و صرفاً یک دریافت عرفانی به شمار میروند.

۲- پیشینه پژوهش

دربارۀ شطحیات عرفانی پژوهشهای مفید و قابل توجّهی صورت گرفته است. لیکن در خصوص مقایسۀ شطحیات در دوره‌های مختلف مطلبی یافت نشد؛ به زعم نگارنده: این جستار، نخستین پژوهش مستقل درباره سیر تحوّل شطح‌گویی در ادوار گوناگون است.

۳- مبانی نظری؛ تعریف شطح

شطح واژه‌ای است مبهم که با وجود تکرارهای وسیعی که از قرون اولیه تصوّف تاکنون داشته است، نتوانسته از تعریفی جامع و دقیق برخوردار شود. با وجود اینکه آغاز شطح-گویی در قرن سوم هجری مبرهن و ثبت شده است، فرهنگهای متقدّم عرب، به تفسیر آن نپرداخته اند. این واژه در فرهنگهای قدیمی نظیر قاموس المحيط، لسان العرب، المنجد و فرهنگ رائد دیده نمیشود. شفیع کدکنی خاستگاه شطح را خراسان و شطح را یک پدیده ایرانی میداند^۱. شاید این نکته دلیل خوبی برای عدم توجه لغت دانان عرب زبان به این واژه مؤثر و پُر کاربرد تلقی شود. مخدوم رهین، پژوهشگر افغان، در مقدمه کتاب حسنات العارفین میگوید: «لغت شطح در اصل سریانی است و در آن زبان، معنی توسعه داشتن و توسعه بخشیدن داشته است. سپس وارد زبان عربی شده و به مناسبت‌هایی معنی آن تغییر یافته است.» (حسنات العارفین، ۱۶) ابونصر سراج طوسی در فصل چهاردهم کتاب اللّمع، به تبیین و تفسیر شطحیات در قالب عباراتی که ظاهرشان ناپسند اما باطنشان زیباست، پرداخته است. مفهوم شطح از همان دوران نیز به پیچیدگی آمیخته بوده، از این روست که سراج، شطح را گفته‌ای پیچیده در توصیف وجد درونی که نیرومند و استوار بر صاحب وجد چیره میشود و از روح بیرون میتراود، تفسیر کرده است. (اللّمع فی التّصوف، ۴۰۳) او در ادامه بر ویژگی سیالیت و حرکت پذیری این واژه تأکید میکند و میگوید: «شطح در لغت عرب به معنای حرکت است. میگویند: شَطَحَ، یشَطَحُ، هر گاه راه بیفتد و بجنبد، و به خانه-ای که در آن آرد جمع میکنند نیز مشطّاح میگویند.» (همان)

روزبهان نیز که قطعاً به کتاب سراج و آراء وی نظر داشته میگوید: «آن خانه را که آرد در آن خُرد کنند مشطّاح گویند، از بسیاری حرکت که درو باشد. پس در سخن صوفیان شطح مأخوذست از حرکات اسرار دلشان.» (شرح شطحیات، ۵۷) او از صاحب‌نظران این حوزه است که به دفاع از شطّاحان تا زمان خود پرداخته است.

۴- ویژگیهای شطح

اقوال صوفیه از این منظر که کاملاً شخصی و منحصر به فرد هستند، جای تأمل دارند. هرچقدر عارف، تجربه هنری‌تر و دلنشین‌تری را بچشد، روایت زبانی او نیز در همین راستا هنری‌تر است. بر همین منوال آنانکه بر کرسی قضاوت این کلمات و عبارات مینشینند، اگر از زیبایی کلام غفلت بورزند و روح خشک ایشان مانع از ادراک زیبایی‌شناسی تجربه‌های هنری شود، به عمق آن دست نیافته و در سطح رهایش میکنند.

^۱- زبان شعر در نثر صوفیه؛ ص ۴۰۴

عبدالرحمن بدوی، شروط ضروری پدید آمدن شطح را پنج عامل میداند که عبارتند از: شدت وجد و شور^(۱)، تجربه وحدت و اتحاد با حق^(۲)، حالت سُکر و بی‌خودی^(۳)، شنیدن ندای درونی که به اتحاد با حق منجر شود^(۴) و ناآگاهی در به زبان آوردن آن چه که به ظاهر با شرع مخالف است و با عرفان و کُنهِ عبادات موافق^(۵). (شطحات الصوفیه، ۱۱)

علاوه بر این عوامل، چند ویژگی ساختاری نیز برای پذیرفته شدن یک عبارت به عنوان شطح لازم است. اگر به ماندگارترین شطحات تاریخ تصوف نگریسته شود، همه آنها عباراتی کوتاهند که از ده کلمه تجاوز نمیکنند. کوتاهی و رسایی کلام نه تنها در این مبحث، بلکه در مقوله بلاغت از عوامل مهم رسایی و دلالت مطلب شمرده میشود. پشت پرده شطحات مشهور همواره آشوبی حاصل از بیان آن بوده که موجب رد و تکفیر یا تأیید و تصدیق آن میگردد. از این روست که هزاران شطح ثبت شده در جای جای آثار تاریخی و نسخه‌های خطی و دست‌نوشته‌ها روزگار درازی است که خاموش و مسکوت مانده‌اند، اما هنوز حیرتها و گفتگوهاست بر سر شطحیاتی مانند: انا الحق و سبحانی ما اعظم شأنی!

روزبهان نیز از این قاعده مستثنی نمانده و گاه عباراتی به عنوان شطحات از بایزید و سایرین نقل کرده که به هیچ روی اُبَهِت و رسایی شطحات کوتاه آنان را ندارد. برای نمونه شطحی از بایزید نقل می‌شود:

«بنده نرسد به مقام حقیقت، تا آنچ خداوند-عزّ و جلّ- از قُرب خویش به محمد داد و از مناجات خویش به موسی و از خُلت خویش به ابراهیم و از عزّت خویش به عیسی علیهم السلام بیابد.» (شرح شطحات، ۱۱۷)

گذشته از امکان تأیید انتساب یا تکذیب عبارت؛ این کلام نشانی از آگاهی در بیان دارد که خود به خود از اطلاق نام شطح به آن جلوگیری میکند. بنابراینچه عبدالرحمن بدوی جزو شرایط ایجاد شطح میداند؛ نشانی از اتحاد و منیت در این عبارت نیست. ظاهر کلام نیز با شریعت مخالفتی ندارد و ممکن است هیچگونه ندای درونی در بیان آن دخیل نبوده باشد؛ در نتیجه از قرار گرفتن ذیل مجموعه شطح فاصله میگیرد.

شطح از آن رو که از یک تجربه شخصی و اول شخص حکایت میکند، لازم است از زبان گوینده اول شخص روایت شود. در این حال برتر روحانی؛ صاحب تجربه، ستون ساختار شطحی است که از یک من برتر سخن میگوید. این دست شطحات که از زبان حال عارف و با زبان خود او نقل میشود، از اعتبار بیشتری نسبت به شطحات روایی و منقول از زبان

سایرین برخوردار هستند. شطحیات دل انگیزی که عطار نیشابوری در تذکره الأولیا نقل کرده و یا تفسیر و روایت خوابهای همسر حکیم ترمذی به روایت دوم شخص (حکیم ترمذی)، خواننده و پژوهشگر را به اندک تأملی در اصالت تجربه وا میدارد. لازم به ذکر است شطحیات منتخب در این مقاله بر اساس آنچه شرایط ساختاری شطح ایجاب میکند؛ برگزیده و تحلیل میشوند.

۵- دوره اول شطح گویی (بایزید و حلاج)

بایزید بسطامی (م. ۲۶۱) از بزرگترین عارفان ایران است که مطالعات عرفانی بدون نام او کامل نیست. درباره زندگی شخصی وی اطلاعات محدودی در دست است؛ از جمله تأهل او و نیز دیدار وی با امام صادق (ع). تنها اثر معتبر درباره بایزید که به همت محمد رضا شفیعی کدکنی ترجمه و احیا گردید؛ کتاب التّور است. این کتاب که به قلم محمد بن علی سهلگی بسطامی (۴۷۷-۳۷۹ ه.ق.) نوشته شده، کهنترین و کاملترین اثری است که می-توان احوال بایزید را در آن جستجو کرد. این کتاب دقیقترین اثر در مقامات بایزید بسطامی به شمار میرود و یکی از منابع مهم عطار نیشابوری در تألیف تذکره الأولیا بوده است. اثر دیگری نیز درباره مقامات بایزید به نام الدستور الجمهور فی مقامات ابی طیفور به قلم یکی از نوادگان ابوالحسن خرقانی نگاشته شده است.

«بایزید همچون بسیاری عارفان دیگر هیچگاه قلم به دست نگرفت و چیزی ننوشت؛ اما کلمات به جا مانده از او که بیانگر تجربه‌های روحانی وی است، در طول قرن‌ها مایه حیرت و اعجاب بسیار بوده است.» (شطحیات منظوم مولانا، ۱۰۹) شهرت وی در تاریخ تصوّف، بیشتر به خاطر شطحیات و سخنان پارادوکسیکالی است که از وی به جا مانده است.

بایزید از برترین شطح گویانی است که سخنان او هزاران سال در افواه گردیده و از ورطه ردّ و قبول عبور کرده است. جنید بغدادی، روزبهان بقلی و ابونصر سرّاج در شرح و رمزگشایی سخنان وی کوشیده‌اند. ابوالمفاخر باخرزی شطح را از آن بایزید میداند؛ قلمرویی پُر صلابت که سایر شطّاحان به تبع او و بر پی ایشان رفته‌اند.^۱ عبدالرحمن بدوی، پژوهشگر معاصر نیز در کتاب شطحیات الصوفیه، فصلی را به بحث درباره شطح بایزید اختصاص داده است. عین القضاة درباره شطحیات او میگوید: «باش تا بایزید بسطامی این معنی با تو در میان نهد و تو را از حقیقت این کار آگاه کند.» (تمهیدات، ۱۱۹)

۱- ابوالمفاخر باخرزی، اوراد الاحباب، ۱۳۸۳، ص ۵۸

بایزید کوشیده است پیچیده‌ترین تجربه‌های روحی خود را با ابزار زبان هنری انتقال بدهد و البته در این کار هم پیروز بوده است. شطحیات وی اوج بلاغت هنری نگارنده است؛ در این جملات اگر ضمیری یا واژه‌ای پس و پیش شود، جدا از حذف ویژگیهای قراردادی شطح، از ارزش هنری و بلاغی آن به میزان زیادی کاسته میشود.

در این بخش تعدادی از شطحیات بایزید به عنوان الگوی شطحیات مقبول در تاریخ شطح‌گویی نقل و نقد میگردد. پس از آن به شطحیاتی از منصور حلاج (؟-۲۴۴) و ابوالحسن خرقانی (م. ۴۲۵) _ به عنوان دو شطح‌گوی مقبول سده‌های نخست _ اشاره خواهد شد. عباراتی که در این دسته جای میگیرند؛ جزو سخنان پارادوکسیکال میباشند. سبحانی! ما اعظم شأنی: بایزید بسطامی (م. ۲۶۱)

روزبهان بقلی (م. ۶۰۷)، عین القضاة همدانی (م. ۵۲۵)، عطار نیشابوری (م. ۶۱۸)، مولانا جلال الدین (م. ۶۷۲) و بسیاری عارفان دیگر از مؤیدان این شطح هستند. عین القضاة میگوید: «حسین جز أنا الحق و بایزید جز سبحانی چه گوید؟! اینجا سالک هیچ نبود، خالق سالک باشد.» (عین القضاة، ۶۲) «در کتاب النور این شطح به طور کامل و با دوبار سبحانی، جهت تأکید و از زبان چند رده از راویان نقل شده است.» (التور، ۱۷۰) روزبهان به این شطح اشاره‌ای همراه با تأیید و تصدیق دارد و میگوید: «عندلیب گمگشته در عشق نزد عروس قدم بر شاخ گل وصلت آواز صوت ازلیت در نوای سبحانی زند.» (شرح شطحیات، ۱۰۹) در شطحی دیگر، «بایزید در میان مردمان به بالای تل آمده و رو به سوی قوم میگوید: أنا ربُّکم الأعلى.» (همان: ۱۰۷) روزبهان این شیوه سخن‌گویی و رفتار را خاصّ ملامتیان میداند.^۱

این سخن در اوج بلاغت و رسایی مفهوم و کوتاهی کلام است. ادّعای اتحاد با حق، منیت و کبر، امکان سرمستی و وجد صوفی به هنگام بیان از پارامترهای موجود در سخن فوق است. عطار در تذکره الأولیا به ناآگاهی بایزید در هنگام شطّاحی اشاره کرده است: «یک چند تو آینه من بودی، اینک من آینه‌ام.»^۲ (بایزید بسطامی، م. ۲۶۱)

در کتاب شرح شطحیات، این شطح به صورت: «الهی! تو آینه گشتی مرا و من آینه گشتم تو را» و نیز: «مَنْ رَأَى، فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» نقل شده است.^۳ (همان: ۱۱۳) اگرچه سهلکی برای این شطح نظری نداده، اما روزبهان در تحلیل آن میگوید: «یعنی: جلال تو مرا مرآت

^۱ - همان، ص ۱۰۹

^۲ - بایزید، ۱۳۹۳: ۱۷۱

^۳ - شرح شطحیات، ۱۱۳.

کشف آمد. چون در آیینه مینگرم، تو را به نعت قدم میبینم و مراد تو از من در آن آیینه میشناسم.» (همان) مصداق این سخن در متون و اقوال صوفیه بسیار است. عین القضاة از قول حلاج میگوید: «قلب المؤمن كالمرآة اذا نظرَ فيها تجلَّى ربُّه» (تمهیدات، عقیف عسیران، ص: ۲۶۰)

این سخن نشانه جمع میان بنده و معبود است. زمانی که حق آینه است، بنده در مقام رضا او را مشاهده میکند و هنگامی که بنده آینه گشت، در مقام بقا تجلی مییابد. عارف خدا را میبیند و خدا، عارف را. این سخن؛ عین اتحاد است. همانقدر که ادعای کبر در کلام روزبهان جاری است، به همان میزان هم سخن از رویارویی حق و بنده در آینه تجلی ذات است.

• بایزید بسطامی: «مرا همانندی در آسمانها نیابند و در زمین از برای من مثل و مانندی نشانند.» (النور، ص: ۳۰۳)

روزبهان از قول بایزید میگوید: «مثل من در آسمان و زمین نیبی» (شرح شطحیات، ۱۳۲) این شطح به مفهوم آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» بسیار نزدیک است. آیات دیگری در قرآن به یکتایی، بی‌مانندی خداوند و نیز آثار خلقت او اشاره دارند که در پاورقی به آنها اشاره شده است.^۱ محور این آیات بر چند گزاره به شرح ذیل شکل میگیرد:

خداوند در صفت خدایی تنها و یگانه است.
او از همانندی با سایر موجودات زنده، پاک و میرا است.
مالکیت آسمانها و زمین از آن خداست و تمام آنچه که در آنها موجود است، همه تسلیم قدرت اوست.

صفت بی‌همانندی خداوند از صفات سلبیه اوست. توحید ذاتی نیز به شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی منتهی میشود. ذات الهی از هر جهت نامتناهی و غیر محدود است و سایر موجودات، همگی محدودند و طبیعی است که ذات نامحدود را نمیتوان به موجودات محدود قیاس کرد. با این اوصاف، همچنین با استناد به آیات کتاب الهی، این سخن را جز در قاب وحدت و اتحاد با ذات الهی نمیتوان مشاهده کرد. عین القضاة بدینگونه سخن دیگری مشابه با شطح بایزید نقل میکند: «دریغاً! المؤمن مرآة المؤمن، یعنی که او خود را در ما بیند.» (تمهیدات، ۲۷۴) این شطح بسیار بلند و عمیق است؛ از یکسو جلوه اتحاد، از

^۱ - (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: شوری/ ۱)، (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى: روم/ ۲۷)، (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: توحید/ ۴)، (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: حشر/ ۲۲)

دیگر سو: عبارتی بلیغ که بی‌مانند به آیات قرآن نیست، از آن صورتی قابل تأمل ساخته که به خواننده نشان می‌دهد: «مستان معرفت در سُکر با معشوق، جز خود کس را نبیند از غیرت بر عشق.» (شرح شطحیات، ۱۳۲). روزبهان معتقد است ویژگی غالب این سخن، مستی و بیخودی به هنگام ادای آن بوده است. در غیر این صورت بنده را نرسد که به مانند خداوند، ادعای بی‌همانندی کند. وجه ادعایی این شطح در اوج است و کبر و منیت، مستی و وجد را در زی خود پوشش می‌دهد. کوتاهی و آراستگی سخن، نیز مفهوم خداگونه آن، این سخن را نظیر سخنان پروردگار در قرآن و سایر کتابهای آسمانی ساخته است. لازم به ذکر است که زرین کوب، مشرب عرفانی حلاج و ابایزد را مبتنی بر حلول، اتحاد و ثنویت میدانند.^۱

• منصور حلاج: «أنا الحق» (م. ۳۰۹)

این شطح در زمره مشهورترین و بحث برانگیزترین شطحیات تاریخ بوده که بر اساس عقیده وحدت وجود شکل گرفته است. روزبهان بقلی از کسانی است که با رویکردی دفاعی درباره این شطح سخن گفته و در جای جای کتاب خود و ذیل شرح شطح برخی از عارفان، به این سخن استناد کرده است. او می‌گوید هنگامی که مقام وحدت روی نمود، عیسی و موسی و خضر و نوح، همه یکی میشوند و همگی أناالحق می‌گویند. وی در ادامه می‌گوید: «چون مستی آمد، رسوم برخاست.» (شرح شطحیات، ۱۱۸) در این سطور دو شرط ضروری ایجاد شطح حقیقی، یعنی مستی و اتحاد، از زبان شطاح فارس نقل گردیده است. او نه تنها در این موارد، بلکه در جای جای اوراق کتاب از جمله فصل توحید، متشابهات، معرفت، علم‌القدر و نیز وصف حال خود، به دو شطح ماندگار تاریخ یعنی: أناالحق و سبحانی استناد کرده است. عین‌القضات در این باره می‌گوید: «پس چون شیفته‌ای گوید که قطره‌ای در دریا، خود را دریا خواند. چنان است که آن جوانمرد گفت: أنا الحق، او را نیز معذور باید داشت.» (تمهیدات، ۳۴۰)

شیخ محمود شبستری نیز با زبان شعر، شطح مورد نظر را تفسیر کرده است:

درآ در وادی ایــــمن که ناگاه درخــــتی گویدت انی أنا الله
روا باشد أنا الحق از درختــــی چرا نبــــود روا از نیکبختی؟
(گلشن راز، لاهیجی، ص ۳۱۲)

۱- عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶

شاید بتوان بر اساس ادله ذیل، شطح مشهور حسین منصور را برترین شطح توحیدی در تاریخ تصوّف اسلامی خواند. ادعای خدایی، اختصار بسیار کلام، غلبه مفهوم منیت و خودپرستی از ویژگی‌های شطح حقیقی است که هر یک از این عناصر در این کلام به اوج رسیده است. گذشته از آن، کلیه منابعی که این شطح را روایت کرده‌اند بر حالت خلسه و بی‌خویشی آن تأکید ورزیده‌اند. بر اساس مکتب وحدت وجود، خرقانی در شطح گوید: «سحرگاهی بیرون رفتم، حق پیش من باز آمد، با من مصارعت کرد، من با او مصارعت کردم. در مصارعت باز با او مصارعت کردم تا مرا بیفکند.» (شرح شطحیات، ۲۵۰)

عین القضات یکی از عارفانی است که شطحیات خرقانی را به چشم تصدیق نگاه میکند و برای تأیید کلام خود به آن استناد میکند. برخی از شطحیات شیخ ابوالحسن به تفسیر عین القضات رنگ و بویی دیگر یافته: از آن جمله است: «دریغ از دست کلمه دیگر که ابوالحسن خرقانی گفته است: فقال: أنا أقلّ من ربّي بسنتين.» (تمهیدات، ۱۲۹) او بر تفسیر این شطح نوشته که این سالها سالهای خدا باشد و هر روزی هزار باشد. «اینکه عین القضات شطح خرقانی را چندین بار در تمهیدات تکرار میکند، نشان دهنده وحدت تجربه عرفانی وی با ابوالحسن خرقانی است. علمی که شیخ ابوالحسن حامل آن بود و از افشای آن گزیری نداشت، همان سخنان شطحی است که شمه‌ای از آن برای خلق قابل تحمّل نیست.» (شطحات شیخ ابوالحسن خرقانی، ۱۴۷)

در اینکه شیخ ابوالحسن خرقانی مقامی بلند داشته و سایر عارفان در تصدیق کلام وی کوشیده‌اند، شکی نیست. نجم رازی در تفسیر شطح مشهور الصّوفی غیر مخلوق رساله‌ای مستقل با عنوان رساله العاشق الی المعشوق فی شرح قول من قال: الصّوفی غیر مخلوق نوشته است. احمد غزالی در رسالات فارسی خود سخنان شیخ ابوالحسن را تأیید و تفسیر کرده است. خواجه عبدالله انصاری که از شاگردان ابوالحسن بوده بر همین مسیر فکری طیّ طریق میکرده است. به همین اعتبار عین‌القضات در تمهیدات، شطح الصّوفی هوالله را به خواجه عبدالله منسوب میکند.^۱ در حسنات العارفین شطحی با همین مضمون از خواجه عبدالله انصاری نقل شده است: «شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری - قدس سره - گفت: زاهد به زهد نازد و عالم به علم خود، از صوفی چه گویم که خود الله است.» (حسنات العارفین، ۳۰۱)

۱- عین القضات همدانی، تمهیدات، ۱۳۹۳، ص ۳۰۰

شطحیات ابوالحسن خرقانی حول محور نفی و اثبات و فنا و بقای پروردگار می‌گردد. شطح مورد بحث، اگر چه به کوتاهی سایر شطحیات او نیست، اما حامل یک بار ادعایی خاص با مضمون گشتی گرفتن با حق است. «گستاخی ابوالحسن خرقانی با حق تعالی در تاریخ تصوّف و عرفان اسلامی، بی‌گمان، همانند ندارد، نه بایزد، نه قصاب آملی و نه حلاج، هیچکدام از چنین حالاتی با حق نداشته‌اند.» (نوشته بر دریا، ۵۸۱) شفیعی کدکنی بر این است که معنی کلمه گستاخی و کاربرد آن در دوران قدیم در مقایسه با زمان کنونی دگرگونی یافته و از معنی صمیمیت و خودمانی بودن، به بی‌شرمی رسیده است. در بسیاری از شطحیات، گفتگوی مستقیم و بلاواسطه با خدا، انبیا و فرشتگان دیده می‌شود، اما توصیفی به این شکل و در قالب جسمیت بخشیدن به خدا، تاکنون دیده نشده است.

۶- دوره دوم شطاحی: روزبهان بقلی شیرازی (م. ۶۰۶)

شاید بتوان گفت بزرگترین طلایه دار و صاحب نظر حوزه شطح، شیخ شطاح: روزبهان بقلی شیرازی (م. ۶۰۶) است. وی در کتاب ارزشمند شرح شطحیات، غرض اصلی خود را جمع‌آوری شطحیات صوفیه میدانند، او در مقدمه کتاب خود شطاحان را مستان شراب وصل الهی می‌شمارد که اسرار مکتوم به اراده خداوند بر آنان کشف شده و از مجهولات آگاه گردیده‌اند؛ از این رو جهان علم را بر هم زده و از مسیر رسوم فراتر رفته‌اند. (شرح شطحیات، ۴۵)

بر اساس آمار کتب صوفیه، نیز اعلام صریح روزبهان؛ بیشترین تعداد شطح در تاریخ تصوّف اسلامی از آن بایزد بسطامی و منصور حلاج است. مضاف بر اینکه شطحیات حلاج که در کتاب طواسین جای گرفته‌اند، آنچنان پیچیده و مرموزند که روزبهان از تفسیر آن عاجز است. شطحیات منصور حلاج به گفته هانری گربن: «گاه شامل کلماتی است که مصدر آنها حتی در فرهنگ‌ها نیز یافت نمی‌شود.» (هانری گربن: مقدمه بر شرح شطحیات) در شرح شطحیات روزبهان سخنانی را از پیامبر و صحابه نقل می‌کند و آنها را شطح مینامد و از نخستین عارفان تا عارفان اواخر قرن چهارم هجری شطحیاتی نقل می‌کند. ابوسعید ابی‌الخیر و ابوالغریب اصفهانی از صوفیانی هستند که نامشان در بخشهای پایانی کتاب می‌آید. اما خود روزبهان که سخت شیفته اینگونه جملات است از لحظه‌های عرفانی ناب و خاصی در کتاب کشف الاسرار سخن می‌گوید. کتابی که به نوعی رؤیانوست وی محسوب می‌شود و مکاشفات و تجربیات عرفانی خود را در آن ثبت کرده است. او در این کتاب از دیدار خود با خداوند و انبیا و گفتگو با ایشان بسیار سخن گفته و تجربه‌های عرفانی خود را

که اغلب در شامگاه رخ میداده، بازگو کرده است. از جمله شگفتترین بخشهای این کتاب گفتگوهایی است که وی با حق داشته و در آن از نزدیکی خودش به وی سخن میگوید. جایی مینویسد: «او را در طریق عالم غیب دیدم که چیزی در دست داشت. گفتم خدایا این چیست؟ گفت: این قلب تو است.» (شرح شطحیات، ۱۲۹)

همانگونه که ذیل شطح شیخ ابوالحسن خرقانی اشاره شد، عارفان درباره صمیمیت و الفت میان خود و خدا سخنهای بسیار گفته‌اند، مانند گفتگوهای میان خداوند و بایزید. روزبهان در کشف الأسرار مکاشفاتی از این گونه نقل کرده است. عده‌ای از صوفیان مانند: ابوسعید خرازی، جنید بغدادی و طمستانی، این اتحاد و تعلق را تأیید کرده و به تفسیر آن پرداخته‌اند.

الگوی همه شطحیات و مکاشفات عارفان، در مرتبه نخست، قرآن و حدیث است. این حدیث که منسوب به پیامبر (ص) و مُشار به گردیدن قلب مؤمن در بین انگشتان خداوند است، در کتاب امالی اینگونه نقل شده: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلِّهَا بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يَصْرِفُهَا كَيْفَ شَاءَ.»^۱ همانا تمامی قلبهای آدمیان میان دو انگشت از انگشت رحمان (خداوند) است و آن را به هر سو که بخواهد میکشاند. روزبهان در مکاشفه خود، علاوه بر ارتباط دوستانه خود با پروردگار به تأیید جایگاه خویش نزد خداوند صَحّه گذاشته و نظر نیک ربّ به بنده را گوشزد میکند. این عبارت بیشتر به شطحی عارفانه میماند تا یک تجربه عرفانی. وجه توحیدی عبارت، جایگاه برکشیده عارف در محضر پروردگار و نیز گفتگوی دوستانه میان آن دو، اعتبار شطح روزبهان را تقویت میکند. اگرچه نگارنده به غلبه حال وجد بر عارف معتقد نیست.

ویلیام جیمز در کتاب «تنوع تجربه دینی»، برای تجربه‌های عرفانی چهار ویژگی؛ توصیف ناپذیری^۲، معرفت بخشی^۳، زودگذری^۴، و انفعالی بودن^۵ در نظر گرفته است.^۶ این ویژگیها با کمی تغییر و تبدل در نظر سایر فیلسوفان دینی نیز دیده میشود.

^۱ - علم الهدی، علی بن حسین، امالی المرتضی (غرر الفوائد و درر القلائد)، محقق و مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۱، ص ۳۱۸، دار الفكر العربی، قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۸ م .

^۲ - Ineffability

^۳ - Noeticquality

^۴ - Transiency

^۵ - Passivity

^۶ - تنوع تجربه دینی، ویلیام جیمز، ترجمه قاسم کاکایی، ص ۱۳

شطح اگرچه نشأت گرفته از لحظه‌های وجدآمیز و پرشور یک تجربه عرفانی ناب است، لیکن با توجه به ویژگی‌هایی که برای شطح در نظر گرفته شده و در ابتدای کلام ذکر گردید، هر تجربه عرفانی و مکاشفه روحانی در مقوله شطح جای نمی‌گیرد. کمالینکه در عبارات دلنشین روزبهان در کشف الأسرار که با انواع نمادها و رمزهای عرفانی زینت یافته و از دیدار با خداوند و انبیا و فرشتگان حکایت نموده، اطلاق نام شطح به آن کمی دشوار است.

هوشیاری روزبهان در نقل جزئیات، طول و تفصیل دریافتهای روحی و همچنین تکرار وقایع و دوام لحظه‌های کشف، از عظمت روحانی آن حتی به عنوان شطح، می‌کاهد. اگر در هر موضعی و با هر دیدگاهی، یکی از این عبارات با شطوحیات نامدار تاریخ مقابله داده شود، تفاوت‌های ذاتی و ساختاری به وضوح پیداست. از نگاهی دیگر میتوان گفت: روزبهان به عنوان طلایه دار دفاع از شطوحیات و تأسی از طریقت عرفان جمالی و سُکری، بر شطح گویی رغبتی تمام داشت، نیز امکان دارد او خود آگاهانه به تصویرسازی عوالم غیب و گفتگو با ساکنان آن جهانی پرداخته باشد.

روزبهان در این کتاب اغلب به نقل شطح عارفان قرن سوم و چهارم پرداخته است؛ افرادی نظیر ابی محمد رُوم، جنید بغدادی، سهل تستری، ابوسعید خَراز، ابوحفص نیشابوری، ابی‌الخیر تینانی و شبلی. اینان در خراسان و یا بغداد می‌زیستند و با یکدیگر روابط و نشست‌های بسیار داشتند. تأثیر زبان آنان بر یکدیگر، نیز تأسی از روش و کلام عارفان مورد قبول زمانه‌شان بر هیچکس پوشیده نیست. بنابراین بسیاری از عبارات، جملات معرفت بخش هستند که به زیرمجموعه شطوحیات الصاق شده‌اند. تعداد زیادی از عبارات این کتاب در مقوله شطوحیات قرار می‌گیرند. نکته ای دیگر که در عبارات این کتاب دیده میشود، ورود جملات پرسش و پاسخ در ساختار شطح است. گفتگو و پرسش از مشایخ یکی از بارزهای هوشیاری است، با این فرضیه از عنصر وجد و سُکر هنگام بیان شطح کاسته میشود و شطح از درجه رسیده به شطح حقیقی فاصله می‌گیرد:

- یکی از شبلی پرسید که تصوّف چیست؟ گفت: تصوّف شرکت است، زیرا که جنایت قلب از رؤیت غیر است و غیر نیست. (شرح شطوحیات، ۲۲)

- جنید مر شبلی را گفت: اگر امر خویش به حق گماری، از همه محنت باز رسی. شبلی گفت: ای ابوالقاسم! اگر حق در کار خویش تفویض کار تو به تو کردی، تو بیاسودی؟ جنید گفت: شمشیر شبلی خون بیفشاند. (شرح شطوحیات، ۲۲۴)

- از آن شاه عاشق(حلاج) از توحید پرسیدند. گفت: توحید در خلا همچنان است که در ملأ.(همان: ۳۱۰)

در این بند، شطح از تعریف مألوف دور شده و روزبهان از دریچه نگاه خود به شطح مورد بحث به چشم التباس مینگرد. او در این باره میگوید: «این مکاشفه اهل التباس است. حق چون بر عاشقان تَلَطّف کند، جمال جلال خویش در صورتی نیکو با ایشان نماید تا طاقت دیدن جلال او را داشته باشند.»(همان: ۲۵۰). التباس یکی از مفاهیم کلیدی طریقت روزبهان است که منظور از آن «چگونگی ارتباط باطن و ظاهر هستی، یا به تعبیری دیگر: قدیم و حادث»^۱ میباشد. روزبهان از این مفهوم برای بیان مکاشفات عرفانی خود بهره میجوید. التباس نزد روزبهان هم مرتبه عالم خیال برای ابن عربی است.

۷- دوره سوم شطاحی: حسنات العارفین داراشکوه

در اواخر قرن ششم هجری که با تأسیس حکومت اسلامی در دهلی توسط سلطان شهابالدین غوری مقارن بود، مجالی برای مهاجرت بسیاری از علما و دانشمندان مسلمان به آن دیار فراهم شد. برخی از افرادی که به هند هجرت کردند و حضورشان در آن بلاد، سرمایه اعتقادی هندیها به شمار می‌رود، آنقدر مشهورند که معرفی ایشان ضروری نمینماید. از آن جمله‌اند: خواجه معین‌الدین چشتی(م. ۶۳۳)، خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي(م. ۶۳۴)، شیخ بهاء‌الدین زکریّا مولتانی(م. ۶۶۱)، میرسید علی همدانی(م. ۷۷۶) و مولانا عمادالدین غوری(م. حدود ۷۵۰). این دوره پس از عصر روزبهان یعنی اواخر قرن ششم تا عصر داراشکوه یعنی قرن یازدهم هجری را در بر میگیرد.

در این بخش به نقل منتخبی از شطحیات ثبت شده در کتاب حسنات‌العارفین نوشته داراشکوه(۱۰۲۴-۱۰۶۹) پرداخته خواهد شد. برخی از این شطحیات در کتاب روزبهان نیز موجود است و برخی دیگر از منابعی نامعلوم، در فاصله زمانی قرن ششم تا دهم ثبت و ضبط شده‌اند. داراشکوه بدون شک از شرح شطحیات روزبهان بهره وافی برده و به سایر کُتب صوفیه نظیر تذکره الأولیا و نفحات الأنس، تمهیدات، رسائل غزالی، کیمیای سعادت و کشف المحجوب نیز نظر داشته است. وی برخی سخنان، عبارات و شروح را عیناً از آثار متقدمان نقل کرده و در موارد اندکی، اجتهاد به رأی و دخل و تصرف داشته است. ویژگی خاص گزینشهای داراشکوه، نقل اشعار منظوم برخی از عرفا مانند فخرالدین عراقی، جامی و شیخ محمود شبستری در قلمرو شطح است که پیش از آن سابقه نداشته است.

۱- مهدی فاموری، نگاهی به مفهوم التباس نزد شیخ روزبهان، مجله مطالعات عرفانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳

میتوان شطحیات کتاب حسنات العارفین را از منظر ساختاری به دو دسته تقسیم کرد:

(۱) شطحیات منظوم

(۲) شطحیات منثور

۷-۱- شطحیات منظوم

شطحیات منظوم موجود در حسنات العارفین بیشتر مربوط به عارفان قرون ششم تا دهم هجری است. عارفان شاعر قرن ششم تا هشتم، کسانی هستند که اغلب بر طریقت عرفان جمالی میروند و در سخنان ایشان همواره سخن از «حُبُّ الجمال» است. از آن دسته اند: فخرالدین عراقی، اوحالدین کرمانی و ابوالمدین مغربی.

در کتاب شرح شطحیات روزبهان، هیچگونه شطح منظومی به چشم نمیخورد؛ شاید از این روست که عارفان سده‌های سوم و چهارم کمتر اهل نگارش بوده اند و اغلب به توقف در احوال و مقامات عرفانی روزگار میگذراندند. دیگر اینکه ترانه‌گویی عارفانه نخستین بار بر منبر شیخ ابوسعید ابوالخیر ظهور و رونق یافت. پس از وی؛ سنایی؛ شاعر زاهد ماب، در شعر سخن از مفاهیم عارفانه گفت و زهد شریعت‌گون را به عرفان زهدی بدل کرد. «دوران وی با توجه به این که یکی از ادوار مهم در زمینه شیوع عرفان و تصوف با تمامی بُن‌مایه‌های آن است و کسی که در این زمینه بیشترین نقش را ایفاء نموده، هم خود سنایی است، از نظر شطح‌گوییهای صوفیانه نیز دوره‌ای قابل توجه در تاریخ ادبیات ایران محسوب میگردد، به ویژه نوعی غزل‌قلندری و مغانه که از مفاهیم و مضامین وسیع مبتنی بر شطح برخوردار است و به لحاظ ویژگی صوری و بلند پروازیهای خیالی نیز در حدی است که بزرگان بعد از حکیم سنایی، بلندتر از او پرواز نمیکند و هم وی آغازگر چنین اشعاری با بسامد بالای شطح‌گویی و شطح‌پردازی است.» (تازیانه‌های سلوک، ۳۲-۳۱)

از جمله مضامین شطح‌گوییهای وی میتوان به دفاع از ابلیس، برتری عشق بر عقل، گفتگو با پیر، یکسان‌پنداری کفر و ایمان و اتحاد انسان کامل با حق اشاره کرد.^۱ در قرن پنجم خواجه عبدالله انصاری -عارف و زاهد سختگیر- است که همچنان سخن منثور میگوید. نامه‌های عین القضاة و تمهیدات پرشور وی که حامل شطحیاتی چند است نیز، منثور است.

^۱ در این باره بنگرید به مقاله شطحیات سنایی، دکتر فاطمه مدرسی و همکار، مجموعه مقالات سنایی پژوهی، ۱۳۹۲، فصل اول

اما دو قرن بعد مولانا است که لحظه‌های ناب خلسه و مستی و بیخودی خود را در مثنوی کبیر و غزلیات را در قالب نظمی استوار به تصویر میکشد. «مولانا گاه آنچنان از خود بیخود میشود که میان خود و فراخود فاصله‌ای نمیبیند.» (شطحیات منظوم مولانا، ۱۱۰) او در ابیات خود بسیار جایها از مستی و بیخودی خویش یاد کرده است. این مستی گاه در اثر وصول به مرتبه اتحاد با حق است، و گاه در اثر غلیان روح و غلبه وجد:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست وصف آن یاری که او را یار نیست
آنچه تکیه اصلی مفاهیم شطحی و محور معنایی آن را بنا نهاده؛ در واقع اتحاد و یکی شدنی است که به زبانها و صور گوناگون و از زبان عارفان بسیار نقل شده است: حلاج در این مقام فرماید: «روح من با روح تو بیامیخت. در دوری و نزدیکی من توام و تو منی.» و مولانا از اتحاد چنین میگوید:

یارب منم جویان تو یا خودتویی جویان من ای ننگ من تا من منم تو دیگر تو دیگری
ای ما و من آویخته وی خون هر دو ریخته چیزی دگر انگیخته نی آدمی و نی پری
(مولانا، غزلیا شمس، غ ۲۴۲۹)

عارفان قرن نهم و دهم اغلب پیرو طریقت نقشبندی هستند و بیشتر در سلک شاعران شناخته میشوند. کسانی چون؛ عبدالرحمن جامی و شاه قاسم انوار که محمد داراشکوه در حسنات العارفین شطحیاتی منظوم از آنها نقل کرده است. اگرچه ویژگیهای مقرر شده برای شطح در کلام اینان و بسیاری دیگر نیست، لیکن به دلیل محوریت پژوهش در چارچوب کتاب حسنات العارفین، به ناچار این عبارات در رده شطحیات و گاه ذیل آن قرار خواهند گرفت. عارفانی نیز در میانه راه عرفان هندی و اسلامی، به مدارجی دست یافته‌اند و مورد قبول تذکره نویسان، ادیبان و عارفان سپسین خود هستند. بزرگانی چون: خواجه نظام الدین اولیاء، خواجه معین الدین چشتی، عبیدالله احرار. شطحی از جامی، به نقل از داراشکوه نقل میگردد:

گه باده و گه جام خوانیم تو را گه دانه و گه دام خوانیم تو را
جز نام تو بر لوح جهان حرفی نیست آیا به کدام نام خوانیم تو را
(حسنات العارفین، مخدوم رهین، ص: ۵۰)

شطحی دیگر از شاه قاسم انوار:

پیش از بنای صومعه و دیر و سومنات ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات

هشیار شرط نیست که باشی در این جهان هر ذره از ذرایر گویند ساقیات
(همان، ۴۷)

شطحی از شیخ محمد شبستری:

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت بود ز نار بستن عقد خدمت
چو کفر و دین بود قایم به هستی شود توحید عین بت پرستی
این ابیات، نه تنها شطح نیست؛ بلکه ویژگیهای قراردادی و ظاهری شطح از جمله: ادعای
منیت و کبر، ظاهر کفر آلود و سُکر و مستی را نیز ندارد.

۷-۲- شطحیات منشور

این شطحیات که گستره وسیعی را در بر میگیرند و قالب نخستین و پذیرفته شده شطحیات را شکل میدهند؛ از همان آغاز شطح‌گویی خلق شدند و همواره منظور نظر همگان بودند. برای نمونه: در اللمع فی التصوف، شرح شطحیات، تمهیدات، مقالات شمس، تذکره الأولیا، اسرار التوحید، طواسبین و سایر آثار پراکنده درباره جنید و ابراهیم ادهم و رابعه، جدا از اینکه شطحیات منظوم دیده نمیشود، همواره سخن از اینگونه شطحیات منشور برتر است که ساختار پذیرفته شطح را بازگو میکند. این ویژگی نه به خاطر عدم ساختاربندی و قوت نظم فارسی و عربی، بلکه به خاطر تسلط و اعتبار کلامی شطحیات این دست عرفاست.

۸- شرح و تحلیل

بنابر آنچه سخن رفت میتوان برای شطح دسته بندی ذیل را ارائه کرد:

۸-۱- دسته اول

شطح حقیقی برآمده از ورود یک حال بی‌درنگ و ناپایدار است و از یک اتحاد سوررئالیستی حکایت میکند: «بایزد گوید: "مثل من در آسمان و زمین نیینی."»؛ «قال: سخن مستان معرفت در سُکر با معشوق جز خود کس را نبیند از غیرت بر عشق» (شرح شطحیات، ۶۵)

شطحیات مشهور عرفان و ادب فارسی مانند: «سبحانی! ما اعظم شأنی!»، «لیس فی جبتی سوی الله»، «انا الحق» از این دسته اند.

۸-۲- دسته دوم

طیف دیگری از این سخنان نیز در دست است که رایحهٔ یک آگاهی پنهان از آن به مشام میرسد. اما در این دسته نیز میتوان از یک عرفان حقیقی ناب خبر داد که در عوالم مرموز حقیقت جویی پرورده و آفریده میشوند. این شطحیات از قالب کوتاه سخنی و بداهه گویی کمی فراتر رفته‌اند:

شطحی از ابوبکر واسطی: «هم از این قبیل گفت که: " جلال و جمال به نعت تجلی بقا درج کرد. از میان آن دو، نعت ارواح پیدا شد. (همان: ۱۷۱)

روزبهران بر این است که آنچه میراث عارفان عاشق است، ارادت قدیم میان بنده و پروردگار است. این علم و ارادت، خمیرمایهٔ بروز و ظهور صفات و استواری آن در روح ناطقه است.

۸-۳- دسته سوم

دسته دیگری از شطحیات که با فاصلهٔ بیشتری از دسته دوم واقع شده‌اند: شطحیات کاملاً ساختگی، گاه در قالب گفتگو، گاه در قالب نظم و گاه در قالب عبارات عرفانی فضل فروشانه هستند. این عبارات اغلب طولانی هستند و در نثر تا حدود ۴۰ کلمه و در نظم تا ده بیت را نیز در بر میگیرند.

در این طبقه، شطحی از عارفان یا در حقیقت؛ راهروان قرون بعدی نقل میشود. باشد که تفاوت مرتبه میان کسان و سخنان ایشان، بازنمایی گردد:

«ملاً خواجه که از مریدان حضرت شیخ میر است، نقل کرد که روزی در خانه نشسته بودم بر من فرو ریخت و از آنجا برنخاستم و الله الله بلند گفتم: بعد از آن که به سلامت بدر آمدم، به خدمت ایشان نقل کردم. فرمودند: بار اول بلند گفتن الله برای شنوایدن خلق بود بار دوم الله گفتن در وقت مُردن از نقص است.» (حسنات العارفین، ۶۱) آنگونه که داراشکوه در معنی سخن ایشان میگوید: نام گرفتن و ذکر کردن، از غفلت است. (همان: ۴۷)

شطحی از خواجه بهاء الدین نقشبند: «حقّ را برای حقّ می‌توان نفی کرد.» (همان، ۴۸)

شطحی از باباپیاری از مشایخ بزرگ هندوستان: «یکی از مُلّایان گفت: شنیده‌ام، نام خدا بر زبان نمی‌آری؟! گفت: نام ترا میگیرم. گفت: اگر نام خدا نمیگیری ترا آزار می‌کنم. گفتند: میتوسانی از خود و تکلیف نام بردن دیگری میکنی. تو حاضری نام ترا چرا نگیرم که نام غائب را بگیرم؟!» (همان: ۵۶)

شطح: شیخ فرید شکرگنج - قدّس سره - فرمود: «سال‌ها آنچه حقّ گفت، فرید کرد؛ الحال هر چه فرید گوید حقّ میکند.» (همان، ۳۱)

شطح خواجه عبیدالله احرار: «اکنون که من در حیاتم، شما خدا را نمیبینید.» (همان: ۴۸)

۸-۴- دسته چهارم

اما دسته‌ای دیگر؛ عباراتی هستند که در رده شطحیات جای گرفته‌اند، اما به هیچ روی شطح نیستند و در تنها در قالب یک عبارت معنادار که حاصل دریافت مفاهیم عرفانی است، و یا برساخته یک مناظره خوش منظر است از این دسته اند:

و هم خواجه (خواجه عبیدالله احرار) فرمود که: «سخنی خوب از اسماعیل اتا یاد دارم که میگفت: ملایانی که غیبت من میکنند، صابون و اشنان من اند. یعنی من پاک میشوم و آن‌ها ناپاک میگردند.» (همان، ۳۹)

و همچنین شیخ من مولانا شاه سلمه الله در تفسیر آیه کریمه «و من اعرض عن ذکری» چنین فرمود که هر که رو بگرداند از ذکر من یعنی از مرتبه ذکر بگذرد و مذکور شود «فان له معیشتة ضنکاً» پس مرا او راست زندگانی تنگ در نظر عوام یا از نظر نپرداختن به تربیت بدن یا از جهت ترک عبودیت «ونحشره یوم القیامة اعمی» و حشر میکنیم او را در روز قیامت نابینا از غیر خود «قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً» بگوید آن کس که ای پروردگار من! چرا حشر کردی مرا نابینا از تعینات خود و بودم من که میدیدم تو را در آن تعینات «قال کذلک اتک اياتنا فنسيتها» بگوید حق تعالی که همچنین است که آمده بود ترا آیات ما یعنی تعینات ما «سنریهم اياتنا فی الافاق و فی انفسهم» پس فراموش کردی تو، آن تعینات را یعنی متوجه به ظاهر صور آن نشدی و چشم شهود به حقیقت آن گشودی «وکذلک الیوم ننسی» و همچنین امروز ما نیز محو می‌سازیم صور آن تعینات را از چشم تو. (همان، ۴۰)

- شطح خواجه معین الدین چشتی - قدس سره - : شخصی به خواجه گفت: می‌خواهم مرید شوم. گفتند: بگو «لا اله الا الله چشتی رسول الله». او هم چنان گفت، خواجه وی را مرید کردند. (همان، ۳۱)

- شطح بابالال مندیه: شیخ مباح ولی مباح صاحب کرامات و خوارق مباح، فقیر بی ساختگی باش. (همان، ۵۵)

- شطح شیخ کبیر: بنده باید از افتادگی چون سنگریزه باشد و این به چه کار آید! که سنگریزه پای رونده را آزار می‌رساند. بلکه بنده باید که خاک راه باشد که پای را از آزار نرسد. (همان، ۵۴)

- شطح دیگر از شیخ کبیر: کبیر روزی نانی برای او پخته بود. سگی آمد و آن را برداشته، روان شد. روغن را برداشته از پس سگ دوید و گفت: روغن حاضر است، نان را با روغن بخورید. (همان، ۵۳)

- شطح از سبحانی: معراج نه چون دود به بالا دویدن است؛ بلکه معراج به حقیقت خود رسیدن است. (همان، ۵۲)

این دسته شاید در نظر نخست به سهولت قابل تمایز باشند اما نابجاست اگر سخن سرشار از منیت، اما سرشار از اتحاد عارفان سده‌های نخست با آن آمیخته شود. بدیهی است اغلب شطحیات منقول در حسنات العارفین، ولو به روایت دقیق از گوینده نیز، تقلیدی صرف است از شطحیات سده‌های نخستین. کما اینکه محورهای ساختاری آنها نیز همان وجه ادعایی، گزارشی از احوال درونی حاصل از هیجانات روحی و نیازمند یک وجه انکاری از جانب مخاطب است.

داراشکوه تمامی این سخنان را که حدود هفتاد درصد شطحیات متن را تشکیل می‌دهند، در زمره شطحیات اصیل و حقیقی آورده است. این امر احتمالاً به سبب تعریف گسترده تری است که وی از شطح داشته و یا ناشی از عدم اطلاع وی از پارامترهای این نوع سخنان فراهنجار تابوشکن باشد که از قرن سوم در عرفان اسلامی نقش بسته و با وجود تمام مخالفتها و مجازاتها و سرکوبها، همچنان باقی مانده است.

۹- نتیجه گیری

اینگونه گفتارها و رفتارها در مقامات عارفان سده‌های نخستین نیز منقول است. تفاوت در این است که در سده‌های اخیر و در گیر و دار ابتذال تصوّف و نیز تحکیم منزلت عارفان نخستین؛ عارفان سده‌های بعد، راه تقلید را پیش گرفتند. این سخن به معنای عدم اعتقاد به جایگاه معنوی برخی از آنان نیست، لیکن شمول یک رویّه خاص مانند شطح گویی، یا نقل و ثبت کرامات و خوارق عادت، از لوازم صوفی در آن روزگار بوده و شطاحی به جای حقیقت گویی به نوعی از مرسومات صوفیه بشمار می‌آمده است.

این حکایت مادامی که شطحیات دو اثر مشترک است، میباید. اما هنگامی که سخن از گفتار عارفان سده‌های پسین به میان می‌آید، عنان انتخاب به دست داراشکوه است. او نیز به نوعی از مقوله هنر ذهن و زبان عارف فاصله میگیرد و همه نوع سخن عرفانی را به این مقوله وارد میکند. البته در این گزینش علاقه و سلیقه شخصی داراشکوه بی تأثیر نبوده است. او هنگامی که از مشایخ خود یا نامداران هندی سخن میگوید، به سهولت هر گونه

سخن و رفتار و خصلت را در مقوله معرفت وارد میکند و از درون گوینده سخن میگوید؛ اینجاست که به تعداد مفسران، جهان روحانی خلق میشود. اگر داراشکوه نیز به دنبال اندیشه عمیق بزرگی چون روزبهان بقلی طیّ طریق میکرد و از حقیقت و دلالت صوری و باطنی شطح آگاه میبود، بی تردید ساختار کتاب حسنات العارفین بر قالب دیگری رقم میخورد و بسیاری از عباراتی که به نام شطح عرضه شده اند، از این صحیفه حذف میگردیدند.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- احوال و اقوال ابوالحسن خرقانی، به انضمام نورالعلوم، مینوی؛ مجتبی (۱۳۷۲)، تهران، طهوری
- ۳- ارزش میراث صوفیه، زرین کوب؛ عبدالحسین (۱۳۷۷)، تهران، امیرکبیر
- ۴- اللّمع فی التّصوّف، سراج؛ ابونصر (۱۳۸۸)، ترجمه مهدی محبتی، تهران، اساطیر
- ۵- أمالی المرتضی (غرر الفوائد و درر القلائد)، علم الهدی، علی بن حسین، محقق و مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۱، ص ۳۱۸، دار الفکر العربی، قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
- ۶- اوراد الاحباب و فصوص الآداب، باخرزی، ابوالمفاخر (۱۳۸۳)، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران
- ۷- تازیانه‌های سلوک، محمدرضا شفیعی کدکنی، (۱۳۷۶)، تهران، سخن
- ۸- تمهیدات، عین القضاة همدانی، (۱۳۹۳)، تصحیح عقیف عسیران، تهران، زوار
- ۹- حسنات العارفین، داراشکوه؛ شاهزاده محمد (۱۳۵۲)، تصحیح مخدوم رهین، تهران، ویسمن
- ۱۰- دفتر روشنائی، علی سهلکی، (۱۳۹۳)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن
- ۱۱- زبان شعر در نثر صوفیه، محمدرضا شفیعی کدکنی، (۱۳۹۳)، تهران، سخن
- ۱۲- شرح شطحیات، روزبهان بقلی (۱۳۹۴)، تصحیح هانری کربن، انتشارات طهوری، تهران
- ۱۳- شطحیات الصّوفیه، بدوی؛ عبدالرحمن (۱۹۷۸) انتشارات وکاله المطبوعات، الطبع الثالثه، کویت
- ۱۴- شطحیات شیخ ابوالحسن خرقانی، امامی؛ علی اشرف (۱۳۷۹) نشریه معارف، ش ۳، آذر و اسفند
- ۱۵- شطحیات منظوم مولانا در غزلیات شمس، حسینی؛ مریم (۱۳۸۴)، نامه فرهنگستان، دوره نهم، ش ۳، ص ۱۲۵-۱۰۷

- ۱۶- فرهنگ نفیسی یا ناظم الأطباء، نفیسی؛ علی اکبر(بی تا)، کتابفروشی خیام، جلد سوم
- ۱۷- نوشته بر دریا، شفیع کدکنی؛ محمدرضا(۱۳۸۴)، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، تهران، سخن
- ۱۸- نگاهی به مفهوم التباس نزد شیخ روزبهان، فاموری؛ مهدی(۱۳۸۰)، مجله مطالعات عرفانی، ص ۱۸۲-۱۶۳

Transformation of Shath from the Book of Al Nour of Bayazid Bastami to Hassanat al-Arafin Dara Al-Shokouh

Elham Roostaei Rad ^۱, Maryam Hosseini ^۲

Abstract

Exploring the formal and spiritual structure of some controversial Shahths of the early centuries of Sufism and some others from the sixth century to the eleventh century, shows that as we get passed the first centuries, Shath tends to imitation and vulgarity, and it differs from the famous and customary features of the true Shath. This research, after expressing the theoretical foundations of Shath and its characteristics, divides the period of shath into three categories according to the available resources ;then we examine the course of each period, with the focus of the contractual features of Shath and we also review the courses to show that the only true Shath is in the first periods of Sufism and in the language of Bayazid, Kharaghani and Hallaj, and anything thereafter is either imitation or repetition, or mystical acquisitions that are inaccurately interpreted and As Shtah in the works of Sufism.

Keywords: Shath, Bayazid Bastami, Ruzbehan Baqli, Dara Shokuh

^۱ - PhD student of Gnostic Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (e.roostaeirad@alzahra.ac.ir)

^۲ - Department of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (drhoseini@alzahra.ac.ir)